گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون، سید محمد حسینی

چهره محمد مثل بسیجی‌های زمان جنگ شده بود

وقتی گفت مادر ثبت‌نام کردم از ذوق اشک ریختم

شهید سید مصطفی موسوی در کنار شهید سید محمد حسینی

■ صغری خیل فرهنگ

وقتی خبر شهادت سید محمد حسینی به خانواده‌اش اعلام شد، مادر برایش حجله عروسی چید. می‌گفت پسرم داماد شده و هیچ مادری برای عروسی پسرش سیاه نمی‌پوشد. شهید حسینی از رزمندگان فاطمی بود که در دامان پدر و مادری مؤمن و مذهبی رشد کرد. دایی‌اش شهید دفاع مقدس بود و پدربزرگش رزمنده این جبهه. یکی از برادرانش هم جانباز مدافع حرم شد و خودش هم شهید این جبهه. متن زیر واگویه‌های سید حسین حسینی پدر و رقیه حسینی، مادر شهید است که پیش رو دارید.

پدر شهید

■ **دیدار در جماران**

من متولد ۱۳۴۸ هستم. از سال ۱۳۵۸ به ایران آمدم. زمان جنگ تحمیلی پدر از ما سبقت گرفت و برای اعزام به جبهه ثبت نام کرد و راهی جماران شد. اما گویا آنجا حضرت امام از ایشان خواستند که به جبهه نرود. چون هم سنش زیاد بود و هم چشمانش مشکل داشت، اما دایی من توانست به جبهه برود و به افتخار جانبازی نائل شود و کمی بعد هم به شهادت برسد.

■ **یک شهید، یک جانباز**

خداوند به من سه پسر عطا کرد که یکی شهید مدافع حرم و دیگری جانباز مدافع حرم شد. نمی‌دانم از محمد چه باید بگویم. هر چقدر بگویم کم گفته‌ام. محمد متولد پنجم شهریور ماه ۱۳۷۲ بود. خیلی مهربان و خوش‌اخلاق بود. هر چه می‌گفتم گوش می‌کرد و روی حرفم حرفی نمی‌زد.

■ **می‌خواهم بروم**

وقتی محمد متوجه شد که پسرعمه‌اش به دفاع از حرم اعزام شده، صبر نکرد و تصمیم گرفت راهی شود. محمد اهل کار و ورزش بود، اما خبر تعدی به حریم اصحاب رسول الله(ص) او را بی‌تاب کرد. همه کارهایش را انجام داد و ثبت‌نام کرد. بعد من را از تصمیمی که گرفته بود آگاه کرد. گفتم محمد جان آنجا حلوا پخش نمی‌کنند، جنگ است. در پاسخ گفت خب پدرجان جنگ است که می‌خواهم بروم، جنگ نبود که نمی‌رفتم. گفتم: این نامردی است که تو و برادرت بروید و من تنها بمانم. گفت: اگر اجازه ندهید من کنار شما می‌مانم، اما جواب اهل بیت(ع) با شما. پدر جان تکفیری‌ها به مزار اصحاب پیامبر رحم نکردند دستشان به حریم اهل بیت(ع) برسد، دیگر نمی‌توان کاری کرد. شما تحمل می‌کنید؟ این را که گفت پشتم لرزید. گفتم حرفی ندارم برو.

■ **طاقت وداع نداشتم**

اولین اعزامش روز جمعه ۱۵ آذر ماه ۱۳۹۲ بود. خودم با موتور او را تا میدان ۷۲ تن رساندم. صورتش را بوسیدم و راهی‌اش کردم. گفتم: من تاب ندارم که برگردم و پشت سرم را نگاه کنم شما را به خدا می‌سپارم. کمی باد می‌وزید و نم نم باران بود. کلاهش را کشید روی سرش. همانجا هم یک عکس انداخت و گفت: شاید این عکس یک جایی به درد بخورد. شاید دیگر بازگشتی برایم نباشد.

■ **اولین و آخرین تماس**

سید محمد بعد از اعزام فقط یک مرتبه آن هم، یک هفته قبل از شهادتش با ما تماس گرفت. به من زنگ زد و گفت دمشق هستم و نمی‌توانم خیلی راحت صحبت کنم. اگر عمری باقی بود هفته‌ای یک بار با شما تماس می‌گیرم اما اگر دیر شد، دلواپس نباشید. همان تماس اولین و آخرین تماسش بود.

■ **هدیه به حضرت زینب(س)**

پسرم ۱۴ دی ماه ۱۳۹۲ به شهادت رسید. دقیقاً شب شهادت امام رضا(ع) بود. خبر شهادتش را هم پسردایی‌ام با پدر شهید مصطفی موسوی شوهرخواهرم برایم آوردند. تازه از کارخانه به منزل رسیده بودم که پسردایی و پدر شهید مصطفی موسوی آمدند. کمی بعد از حال و احوال گفتند: سید حسین جان شما دو تا از بچه‌ها را به جبهه فرستادید، گویی پسر بزرگتان سید محمد به شهادت رسیده است. من همینطور مانده بودم، مو به تنم سیخ شد. اما به خودم گفتم شما که فرزندت را در راه اسلام به خانم حضرت زینب(س) هدیه داده‌ای. حالا پشیمان هستی؟ درست است که اولاد پاره تن است و فراقش دل آدم را می‌سوزاند اما باید خدا را شکر کنم.

■ **صراط منیر**

خداوند متعال امانت‌هایی را به ما سپرده است که الحمدلله به بهترین شکل به ایشان بازگرداندیم. صبرش را هم داد. ما شکر خدا می‌کنیم که بچه‌ها در مسیر بدی گام برنداشتند و در حوادث طبیعی از بین نرفتند. شهادتشان در راه دفاع از اهل بیت(ع) و حریم آل الله بود. وقتی نبودن‌های سید محمد را برای خودم تفسیر می‌کنم، می‌بینم خدا را شکر خدا نظر داشت و ایشان به راه راستی رفت و باعث افتخار ما شد. همرزمانش تعریف می‌کنند: محمد بعد از اینکه پست نگهبانی‌اش به اتمام می‌رسد، می‌رود پیش دوستش و او را بیدار می‌کند و خودش مشغول اقامه نماز می‌شود. بعد از اتمام نماز خمپاره‌ای به سنگرشان برخورد می‌کند و ترکش به قلب پسرم اصابت می‌کند و همین هم باعث شهادتش می‌شود.

■ **با زبان روزه کارگری می‌کرد**

به نظر من امام حسینی و اهل بیتی بودن سید محمد بهانه‌ای شد تا غیرت دینی‌اش به جوش بیاید و راهی میدان نبرد شود. قدم گذاشتن در چنین راهی شهادت را نصیبش کرد. سید محمد خیلی هیئتی بود. به یاد دارم منزلمان از محل هیئت کربلایی‌ها خیلی فاصله داشت اما ایشان هر طور بود خودش را به مراسم آن هیئت می‌رساند. محمد از عزاداران اربعین و ۲۸ صفر و ماه محرم و شهادت‌ها بود. اهل نماز و روزه. اصرار زیادی هم به گرفتن روزه داشت. در آن شرایط و هوای گرم در حالی که کارگری می‌کرد روزه هم می‌گرفت.

مادر شهید

■ **ما کجا و سوریه کجا؟**

همان زمان که محمد نیت رفتن کرد، به من گفت: مامان رفتم ثبت نام کردم برای سوریه! گفتم: حرف نزن محمد ما کجا و سوریه کجا؟ گفت: همین جوری نگو، ما کجا و حرم حضرت زینب(س) کجا! بعد انگشت دستش را که برگه‌های اعزام را مهر کرده بود به من نشان داد و گفت مامان نگاه کن انگشت دستم را. اثر جوهر را دیدم مطمئن شدم واقعاً برای ثبت‌نام اقدام کرده است. با خودم گفتم خدایا ما کجا و خادمی حضرت زینب(س) کجا. اصلاً باورم نمی‌شد. می‌گفتم یعنی من لیاقت دارم! روز عاشورا نبودم و امروز اسمم در جمع سیاهه لشکریان اباعبدالله‌الحسین ثبت شود؟ خیلی گریه کردم. محمد گفت: چرا گریه می‌کنی. از ثبت‌نام من پشیمان شده‌ای؟ گفتم: نه، اصلاً از ذوق است که گریه می‌کنم.

> او را صدا می‌کردم پسر بسیجی‌ام، با عشق صدایش می‌کردم. قیافه محمد مثل بسیجی‌های زمان جنگ شده بود. پسرم همه کارهای خانه را انجام می‌داد، جارو می‌کرد و ظرف می‌شست، هر کاری که یک دختر خانه‌دار باید انجام بدهد او برایم انجام می‌داد

■ **پسر بسیجی‌ام**

از آن روز به بعد همه‌اش صدا می‌کردم پسر بسیجی‌ام، با عشق صدایش می‌کردم. قیافه محمد مثل بسیجی‌های زمان جنگ شده بود. پسرم همه کارهای خانه را انجام می‌داد، جارو می‌کرد و ظرف می‌شست، هر کاری که یک دختر خانه‌دار باید انجام بدهد او برایم انجام می‌داد. به محمد می‌گفتم: محمد با دل من بازی می‌کنی؟ این کارها را که می‌کنی می‌خواهی من اجازه ندهم که بروی؟ نمی‌گویی اگر شیطان وسوسه‌ام کند، چه کنم. گفت نه مامان همه کارها را می‌کنم که کمک حالت باشم، من بروم دست تنهایی.

■ **سرباز واقعی**

یک هفته قبل از رفتنش موهای سرش را تراشید. گفت می‌خواهم مانند یک سرباز واقعی باشم. همان روزها شروع کرد به وصیت کردن. می‌گفت: مادر یادت است کلاس پنجم بودم مادر شهیدی در روز شهادت فرزندش، شربت و شیرینی بین جمعیت پخش می‌کرد و چادر و لباس سفید پوشیده بود؟ من می‌خواهم تو مانند آن مادر شهید رفتار کنی. دوست دارم اگر شهید شدم، لباس سفید بپوشی. گفتم: مگر شب عروسی‌ات است که لباس سفید بپوشم؟! گفت: باید خیلی باشکوه‌تر و زیباتر از شب عروسی‌ام لباس به تن کنی. دوست ندارم بر سردر خانه پارچه مشکی بزنی. می‌خواهم حجله بزنی. نمی‌خواهم خانه‌مان مثل خانه اموات باشد.

■ **آخرین صبحانه**

آخرین روز قبل از اعزام محمد، پسرعمه‌اش شهید مصطفی موسوی آمد در خانه تا با هم بروند. بچه‌ها را بیدار کردم و گفتم: بلند شوید رزمنده‌ها، دیرتان شد. از مصطفی خواستم به داخل بیاید و این صبحانه آخر را کنار هم باشیم. مصطفی گفت: زن‌دایی مزاحم نمی‌شوم. گفتم: مصطفی جان بیا تا این روز برای همیشه در خاطره‌ام بماند. همه‌شان دور هم نشستند و صبحانه را خوردند و بعد راهی شدند.

■ **بدرقه عاشورایی**

وقت رفتن، گفتم: برو فدای علی‌اکبر حسین(ع). می‌خواهم حس و حال لیلا را حس کنم؛ اینکه چگونه علی‌اکبرش را به میدان جهاد فرستاد. از خانم حضرت زینب(س) خواستم به اندازه یک عدس به من صبر زینبی بدهد که شهادت بچه‌ها را تاب بیاورم. لحظات آخر گفتم: برو فدای پاهای زخمی و خونین رقیه(س). محمد من را در آغوش گرفت و گفت: مامان اینها را از ته دل می‌گویی؟ گفتم: از ته دل می‌گویم. من با آب و قرآن و مرثیه روز عاشورا بدرقه‌اش کردم و در آغوشش گرفتم و محمد گریه کرد. گفتم: مادر جان چرا گریه می‌کنی؟ گفت: تو تنهایی؛ برای غریبی و تنهایی تو گریه می‌کنم. گفتم: من خدا را دارم، بابا را دارم، فامیل‌ها را دارم. گفت: نه مادر، همه اینها درست اما با رفتنم تنها می‌شوی. خلاصه هر طوری بود راهی‌اش کردم و آخرین نگاهمان هنگام جدایی در کوچه پس کوچه‌های شهر گم شد. محمدم عاشقانه رفت.

■ **سفره عقد**

وقتی خبر شهادتش را دادند، از محضر حضرت زینب(س) خجالت کشیدم که گریه کنم. صحنه عاشورا به ذهنم آمد. به دخترعمه‌هایش که خواهرهای شهید مصطفی موسوی هستند گفتم: محمد خواهر ندارد برایش خواهری کنید و حجله بزنید و پارچه مشکی از تن بیرون کنید. خواهرهای شهید مصطفی برایش حجله زدند و سفره عقد انداختند و مراسم را باشکوه گرفتند.

■ **لباس سفید دامادی**

وقتی برایم لباس مشکی آوردند اجازه ندادم. گفتم عمل به وصیت محمد تنها کاری است که می‌توانم برایش انجام دهم. من به دنبال لباس سفیدم، لباس مشکی برای محرم است. محمد روز عروسی‌اش است. اهل بیت دامادش کرده‌اند. مگر مادر روز عروسی فرزندش سیاه می‌پوشد؟ من برای محمد گریه نکردم. اگر اشکی ریختم تنها برای علی اکبر امام حسین (ع) بود. برای مادرش لیلا بود. وقتی طعنه‌ها و تلخی‌ها را می‌شنیدم با خودم می‌گفتم شماها چه می‌دانید از معامله من و خدا.

■ **امانتدار بودیم**

اینکه امروز عنوان مادر شهید به من داده شده، خجالت می‌کشم. من کاری برای محمدم انجام ندادم که بخواهم به این نام شناخته شوم. محمد اگر به این مقام رسید و عاقبت به‌خیر شد از اعمال و کردار خودش بود. ما فقط امانتداری بودیم که امانت را به صاحبش برگرداندیم. اگر ۱۰ پسر هم داشتم در این راه تقدیم می‌کردم. خوش به حال کسی که رو سفید از این دنیا می‌رود.

■ **عشق به اهل بیت**

خیلی حرف و حدیث و طعنه شنیدیم که شما خرج خانه ندارید و بچه‌تان را راهی میدان نبرد کردید؛ خدا شاهد است من اصلاً نمی‌دانستم که حقوقی می‌دهند یا اینکه در صورت شهادت بنیاد شهید چیزی برایشان در نظر می‌گیرد. هیچ خبری از اینها در خانه ما نبود. من بچه‌ها را فدای خانم کردم. عشق به اهل بیت (ع) آنها را روانه میدان نبرد کرد. اتفاقات زیادی از زمان کودکی تا زمان جوانی برایش افتاد اما خدا خواست بماند و بشود شهید مدافع حرم.

گزارش

ناخداهای نیروی دریایی ارتش در گفت‌وگو با «جوان» از عملیات مروارید می‌گویند

روزی که نیروی دریایی بعثی‌ها منهدم شد

■ احمد محمدتبریزی

عملیات «مروارید» همچون نامش بر تارک تاریخ دفاع مقدس می‌درخشد. عملیات غرورآفرین و موفقیت‌آمیز «مروارید» تکمیل‌کننده دو عملیات «اشکان» و «شهید صفری» بود که رزمندگان نیروی دریایی ارتش در هفتم آذر سال ۱۳۵۹ توانستند دو سکوی نفتی «البکر» و «الامیه» را منهدم کنند. ناخداهای حاضر در این عملیات به تشریح چگونگی عملکرد نیروی دریایی ارتش در این عملیات می‌پردازند.

به گزارش «جوان» عملیات «مروارید» در راستای دو عملیات قبلی انجام شد. عملیات‌هایی که در آبان ماه ۱۳۵۹ به قصد ضربه زدن به سکوهای نفتی عراق انجام گرفته بودند و برای نهایی کردن کار نیاز به عملیات‌های بعدی بود. امیر دریادار «عبدالله معنوی» درباره این عملیات‌ها می‌گوید: «نیروی دریایی در اولین اقدام سعی کرد دهانه فاو را مسدود کند، اما عراق دو اسکله یا پایانه نفتی بزرگ به نام الامیه و البکر تقریباً ۱۲ الی ۱۳ کیلومتر دورتر از دهانه فاو و داخل خلیج فارس داشت. این دو اسکله در صدور نفت عراق سهم عمده‌ای داشتند بنابراین تصمیم گرفتیم تا اسکله‌ها را از بین ببریم. تقریباً دهم آبان ماه اولین اقدام ما علیه اسکله‌های الامیه و البکر تحت عنوان عملیات اشکان انجام گرفت.

> عراق در عملیات مروارید از نظر دریایی ضربه سختی خورد. ترمینال‌های نفتی البکر و الامیه که مرکز اقتصادی عراق بوده و هستند نابود شد و با این کار اقتصاد عراق هم فلج شد

سه ناوچه در این عملیات حضور داشتند که بنده فرمانده یکی از آنها بودم و شهید همتی هم فرمانده ناوچه پیکان بود. ما با توپ‌هایمان اسکله‌ها را کوبیدیم، اما تأسیساتشان بسیار عظیم بود و نمی‌شد با همین توپ‌ها کارشان را یکسره کرد. لذا چند روز بعد عملیات شهید صفری انجام گرفت و باز با فرماندهی ناوچه پیکان، تکاورها به اسکله‌ها منتقل شدند و با بمب‌گذاری‌هایی که انجام گرفت، خسارت جدی‌تری به اسکله‌ها وارد شد، طوری که حدود دو سوم تأسیساتشان از بین رفتند. بعد از این اتفاق بود که دشمن متوجه اهمیت اسکله‌ها شد و سعی کرد دوباره آنها را تحت تسلط خودش بگیرد و همین طور با استفاده از موقعیت اسکله‌ها، ورودی بندر امام را ناامن کند.»

پس از آن بود که عملیات سرنوشت‌ساز «مروارید» انجام گرفت. امیر دریادار «علی‌اکبر اخگر» چگونگی انجام این عملیات را چنین شرح می‌دهد: «بعد از این دو عملیات به مرحله سوم عملیات‌ها که شاهکار عملیات‌هاست به نام «مروارید» می‌رسیم. ناوچه پیکان با تعدادی از تکاوران سکوی البکر را مجدداً اشغال می‌کند و ۱۱، ۱۲ شناور عراقی را از بین می‌برد. همچنین بین ۱۱ تا ۱۳ هواپیما هم در مصاف با نیروی هوایی منهدم می‌شود که نهایتاً هفتم آذر تبلوری از شجاعت و ایثار و فداکاری رزمندگان در جبهه‌ها اتفاق می‌افتد. بعد از این عملیات‌ها نیروی دریایی عراق برچیده شد و تا پایان جنگ توان بازسازی پیدا نکرد.»

امیر دریادار «محمدحسین ملک‌زادگان» که در دوران دفاع مقدس مسئولیت فرماندهی نیروی دریایی ارتش را برعهده داشت، درباره چگونگی انجام عملیات «مروارید» می‌گوید: «ترمینال‌های البکر و الامیه محل صادرات کل نفت عراق از آنجا بود. کشتی‌ها سوخت‌هایشان را می‌گرفتند و برای صادر کردن می‌رفتند. در مقایسه با جزیره خارک خودمان که چنین کارکردی داشت این دو سکوی نفتی خیلی گردن کلفت‌تر بودند. بعد از انهدام دو سکوی نفتی، عراق تازه متوجه شد که باید آنجا حضور داشته باشد. در عملیات بعدی‌مان ناوچه‌هایمان ۴۸ ساعت آنجا را بمباران کردند. این ناوشکن‌ها و ناوهای سبک و سنگین را چندین ساعت فقط گلوله‌باران کردند. قبل از ۷ آذر ۵۹ باز عملیات دیگری در دهانه فاو انجام دادیم و بچه‌هایمان برای شناسایی تا نزدیکی ام‌القصر رفتند. اینها کارهایی است که پیش از عملیات مروارید انجام شد. شب قبل از عملیات در قرارگاه ۴۲۱ عملیات مروارید طراحی شد. تقریباً ۱۱ روز طول کشید طرح را از شکم طرح مادر که همان طرح ذوالفقار بود، درآوردیم.»

پیروزی در عملیات «مروارید» ضربه سنگینی به نیروی دریایی و اقتصاد عراق زد. امیر دریادار «عبدالله معنوی» تأثیر پیروزی در این عملیات را چنین بازگو می‌کند: «ما موفق شدیم نیروی دریایی عراق را جلوی خاکش و درست چسبیده به سکوهای نفتی‌اش که ورودی بندرشان است شکست دهیم. عراق در این عملیات از نظر دریایی ضربه سختی خورد. ترمینال‌های نفتی البکر و الامیه که مرکز اقتصادی عراق بوده و هستند را نابود کردیم و با این کار اقتصاد عراق هم فلج شد. ناوچه قهرمان پیکان موتور حرکت‌دهنده نیروهای دریایی بود که فرمانده‌اش شهید همتی با پرسنلش شجاعانه با دشمن می‌جنگید. شهید همتی از شروع جنگ تا ۷ آذر که شهید می‌شود نقش تأثیرگذاری در جنگ ایفا کرد. در تمام این عملیات‌ها ما در خط مقدم بودیم و خط مقدم ما ایشان بود.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۴۶

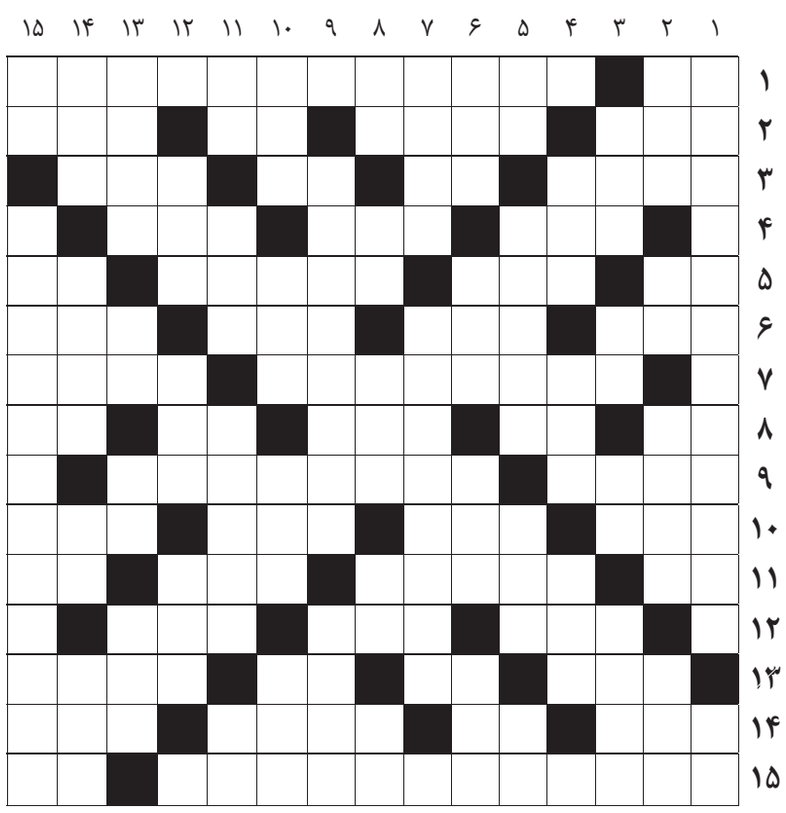

از راست به چپ

■ ۱-بالاآمدن آب دریا-شاعر معاصر مشهور به نیما ■ ۲-بالشتک نان‌پزی-نهمین معصوم-از بیماری های واگیردار-بزرگی ■ ۳-رشوه دهنده-عدد خرابی اوضاع-زمان تاریک-پاک و مطهر ■ ۴-یک حرف و سه حرف-استخوان پا-پوست گاو دباغی شده ■ ۵-مادر-هر چیز لطیف-ذهن و حافظه-هزار کیلو ■ ۶-پیمانه-هزار عربی-علت و موجب-بام دنیا ■ ۷-کنایه از فرد لاغر-پیامبر یهود ■ ۸-چه چیزی-ناشنوا-کاشتن برنج-مخترع تلفن-بخار هوای مرطوب ■ ۹-سبزی سالاد-ناحیه ای که حکومت مستقل دارد ■ ۱۰-نبأ-مردن-از میوه های تابستانی-چین خوردگی لباس ■ ۱۱-ضمیر غایب-سرگذشت و جریان-بیماری هپاتیت-کاغذ روزنامه ■ ۱۲-مشک-بیماری نام!-وسنی ■ ۱۳-واحدی به فاصله آرنج تا سرانگشت-پیچیدن-تکیه دادن-سخاوتمند ■ ۱۴-خروس مازنی-زنده-بدکار و گناه کار-از بت‌های جاهلی ■ ۱۵-قطعه ای تشکیل شده از مواد نسوز که از مخلوط شدن آب و روغن در اتومبیل جلوگیری می کند-رود آرام

از بالا به پایین

■ ۱-مبارز انقلاب مشروطه و رهبر جنبش جنگل-ضمیر مخاطب ■ ۲-دارو-نخست‌وزیر انگلیس-اسب باری-به جز ■ ۳-از مواد لبنی-میان چیزی-صدای فرو ریختن دل-بریدگی ■ ۴-هذیان تب‌دار-محل پرش-گوسفند ماده ■ ۵-اثر چربی-بالا تر و جلوتر-شیر اول زائو-درک و دریافت ■ ۶-گل خوشبو-حشره آفت-هزینه-پول ترکیه ■ ۷-آشکارتر-معروف ترین دستگاه پخش صدا در قدیم ■ ۸-زهر-صوت درد-سخت تر-برگ برنده-قیمت بازاری ■ ۹-دفترچه هویت-اندوه ■ ۱۰-نژاد-مدیکال-آفریدن-سالخورده ■ ۱۱-جایگاه عشق-روغنی-آستر دیوار-طول بدن ■ ۱۲-موی پیشانی-گروه مردم-آلت نخ ریسی ■ ۱۳-پیشوای دینی-تور ناتمام-حرف صریح-پارسایی ■ ۱۴-ماه میلاد امام علی(ع)-خنده ظریف-پهلوان-مروارید کویر ■ ۱۵-عنصر شیمیایی-مجموعه داروهایی که عمدتا به عنوان ضد آلرژی استفاده می شود

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۵	۲						۱
						۶	۴	
			۸		۱			
	۷	۴			۳			
						۳	۶	
		۳		۵	۲			
						۸		۴
			۱		۹			
۵	۳						۲	

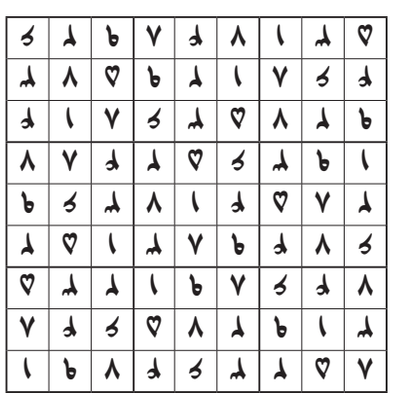

جدول کلمات متقاطع
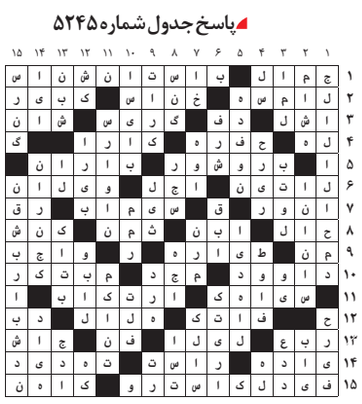
پاسخ جدول شماره ۵۲۴۵